



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و هفتاد و دوم





با سلام و خسته نباشید نسبت به اعضای محترم گنج حضور

یک پیغام کوتاه نسبت به قانون جبران مالی و معنوی

زمانی که از مال خود در زمینه های معنوی خرج می کنیم، مثلاً قانون جبران را در مورد گنج حضور رعایت می کنیم و پولم را در این زمینه خرج می کنیم، قانون قضا و قدر و جف القلم برای من خوب رقم می زند. مثلاً برای من که مدت زیادی با اعتیاد دست و پنجه نرم می کردم و پول خرج مواد مخدر و خوشی های زود گذر می کردم و بیشتر در دام آن فرو می رفتم. اما از زمانی که از سرمایه مادی خود در زمینه های معنوی سرمایه گذاری می کنم، مثلاً خرید کتاب های مثنوی، حرکت من در زندگی به سمت عشق و آرامش و زندگی مثبت تر پیش می رود و آرامش روحی و روابط خوب با خانواده و دیگر انسان ها پیدا کرده ام. و زندگی ام یک ریتم موفقیت آمیز پیدا کرده و پیشرفت پشت سر پیشرفت برایم اتفاق می افتد، چه مادی و چه معنوی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱

معنی جَفَّ الْقَلَمَ کِی آن بود

که جفاها با وفا یکسان بود؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۲

بل جفا را، هم جفا جَفَّ الْقَلَمَ

وآن وفا را هم وفا جَفَّ الْقَلَمَ

یک نمونه دیگر از درست خرج کردن پول در زمینه پیشرفت مادی ام نیز این است، که وقتی من پولم را خرج یک آموزش خاص مثلاً یادگیری زبان انگلیسی می کنم در آن زمینه زبان آموزی نیز پیشرفت به سزایی می کنم، اما زمانی که بدون



رعایت قانون جبران و در پی مجانی به دست آوردن آن دانش باشم، پیشرفت خوبی نمی‌کنم و یا آن پیشرفت در جایی متوقف می‌شود، زیرا خداوند با قانون جف القلم کار می‌کند و عمل من در این لحظه با قلم خداوند خشک می‌شود و در آینده پدیدار خواهد شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۱۶

درخت و برگ برآید ز خاک این گوید

که خواجه هر چه بکاری تو را همان روید

وقتی که پولم را برای تعیش مادی خرج می‌کنم نیز قلم خداوند خشک می‌شود و در آینده بیشتر از همان پدیدار می‌شود و آثار شوم آن را خواهیم دید!

و من این را به عین تجربه کرده‌ام

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

و دیگر آن که جدیداً یک برنامه‌ای برای خودم ترتیب داده‌ام تا با کمک آن بتوانم از آسیب‌های اتفاقاتی که خودم برای خودم ایجاد کرده‌ام، بکاهم. مثلاً من که سیگار می‌کشم و می‌دانم سیگار سرطان‌زا هستش! بنابراین مقداری از پولم را صرف سازمان‌های خیریه‌ای می‌کنم که برای دارو و درمان کودکان سرطانی استفاده می‌شود تا با این جهد ساده‌مادی تلاش من در ترازوی خداوند موزون شود و من نیز انشاءالله از دام آن خارج شوم (و الله اعلم)



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

ذره‌یی گر جهدِ تو افزون بود

در ترازویِ خدا موزون بود

با سپاس محمد امیر از مازندران



با سلام

مولانا می گوید: زندگی این جهان را با نظم و قوانینی اداره می کند و این قوانین هیچ گاه معزول نمی شوند و شیرازه امور از دست زندگی خارج نمی شود. زندگی قوانینی را که برای اداره امور کائنات در روز ازل وضع کرده، به خاطر کامیابی و به مراد رسیدن من ذهنی، معزول نمی کند و تغییر نمی دهد.

بنابراین عدل و ستم در نزد خداوند یکی نیست اگر در این لحظه ستم می کنی، یعنی فضا را می بندی و با عقل من ذهنی عمل می کنی و یا نه، فضا را باز می کنی و پا بر من نفسانیت می گذاری، قلم زندگی همان را می نویسد که تو در این لحظه شایسته و سزاوار آن هستی و عدل و ستم، خیر و شر در نزد زندگی یکی نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

تو روا داری؟ روا باشد که حق

همچو معزول آید از حکمِ سَبَقِ؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی آن بُودَ جَفَاً الْقَلَمِ

نیست یکسان پیش من عدل و ستم

مولانا و تمامی بزرگان بارها به ما گوشزد کرده اند که جهان بیرون انعکاس درون ماست و این جهان همان پاسخی را به ما می دهد که ما به آن می فرستیم. این عالم بازتاب صدای خود ماست.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

اگر ما با صورت کثیف و نازیبا در جلوی آینه بایستیم، توقع نداریم که آینه ما را زیبا نشان دهد، با آینه نمی‌جنگیم که چرا مرا زشت نشان می‌دهی، بلکه در صدد بر می‌آییم که کثیفی‌های رویمان را بشوییم و پاک کنیم و خودمان را مرتب کنیم.

اگر ما متوجه باشیم که وقتی زندگی می‌گوید: اگر تو به اندازه ذره ای، به اندازه یک دانه خردل بدی کنی، نتیجه آن را می‌بینی و اگر ذره ای هم خوبی کنی نتیجه آن را دریافت می‌کنی، چگونه می‌توانیم راحت و بی‌خیال هر عملی را انجام دهیم، هر حرفی را بزنیم و انتظار پاسخی را از جهان نداشته باشیم.

وقتی ما دروغ می‌گوییم و کاملاً هم آگاه هستیم که این کار درست نیست، آیا می‌توانیم انتظار داشته باشیم که از جهان راستی و درستی دریافت کنیم.

وقتی حسادت می‌ورزیم و در دل آرزوی شکست و ناخوشبختی دیگران را داریم، آیا می‌توانیم انتظار داشته باشیم که خودمان به خوشبختی و موفقیت برسیم.

وقتی خیانت می‌کنیم، آیا می‌توانیم انتظار وفاداری داشته باشیم.

هر علتی معلولی را می‌آفریند، این قانون زندگیست. چطور می‌شود که علت بد باشد و معلول آن خوب باشد. اگر دروغ بد است، پس پولی که از دروغ به دست می‌آید نمی‌تواند خوب باشد و سبب راحتی و آرامش و شادی ما بشود، این پول حتماً به غم و غصه و زهرمار تبدیل می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

یا تو پنداری که تو نان می خوری

زهرِ مار و کاهشِ جان می خوری

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵

چونکه بد کردی، بترس، اَمِنِ مباش

زآنکه تخم است و برویاند خُداش

اگر با من ذهنی فکر کردی و با ابزارهای من ذهنی عمل کردی، بترس و مواظب باش، برای اینکه این تخمی است که تو کاشته ای و بالاخره یک روزی از یک جا سر در می آورد و درد و خرابکاری بوجود می آورد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۷

بدی مکن که در این کشتزار زود زوال

به داس دهر همان بدروی که می کاری

ما باید قبول کنیم آن چیزی که الان هستیم و الان تجربه می کنیم، حالا یا خوب است یا بد است از خودمان رُسته.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴۳

از تو رُسته‌ست، ار نکوی است ار بد است

ناخوش و خوش، هر ضمیرت از خودست



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی

با جزا و عدل حق کن آشتی

اگر انسان فضاگشایی باشیم به خرد زندگی وصل می شویم و در جهان ایجاد نظم و سامان می کنیم و به خاطر وجود ما جهان بهتر می شود و اگر درد داریم و درد پخش می کنیم و دائماً به خودمان و دیگران ضربه می زنیم و دیگران را به واکنش وادار می کنیم، این هم از خود ماست و از خود ما رسته. ما در هر لحظه همان چیزی را برداشت می کنیم که کاشته ایم، قلم زندگی لحظه به لحظه خشک می شود به چیزی که ما سزاوار آن هستیم. خشک شدن قلم زندگی به این معنی نیست که خداوند قلمی در دست گرفته و واقعا می نویسد، بلکه به این معناست که زندگی و کائنات به طور اتوماتیک و خودکار پاسخ ما را می دهند. همانطور که قانون جاذبه منسوخ نمی شود و وقتی تو در جو زمین خودت را از ارتفاع بیندازی، نباید انتظار داشته باشی که در فضا معلق شوی، وقتی هم بدی می کنی، مقاومت می کنی، ابزارهای من ذهنی را به کار می بری، آبروی دیگران را می بری، ظلم می کنی، حق را ناحق می کنی، قانون جبران را رعایت نمی کنی، از اعتماد دیگران سو استفاده می کنی، رشوه خواری می کنی، پس مسلماً نتیجه چنین اعمالی از جنس خود آنهاست و نمی تواند از جنس حق و عدل و انصاف و امانتداری و عشق و مهر و دوستی و صلح باشد. از کوزه همان برون تراود که در اوست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۳

آنکه تخم خار کارد در جهان

هان و هان او را مجو در گلستان



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۲

پادشاهی که به پیشِ تختِ او

فرق نبود از امین و ظلمِ جو

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۳

آنکه می‌لرزد ز بیمِ ردّ او

و آنکه طعنه می‌زند در جدّ او

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۴

فرق نبود، هر دو یک باشد برّش

شاه نبود، خاکِ تیره بر سرّش

خداوند می گوید من پادشاهی نیستم که در نزد من انسان امین و درستکار و انسان ظالم و خیانتکار یکسان باشند. اگر تو انسانی باشی که در این لحظه حواست به خودت باشد و بلرزی از اینکه ممکن است یک لحظه غافل بشی و فضا را ببندی و با خشم و ابزارهای من ذهنی عمل کنی و از درگاه خداوند رد شوی، در این صورت بین تو و انسانی که راحت خشمگین می شود و با ایجاد خشم و درد و ترس و حسادت عمل می کند بسیار فرق هست. زندگی با یک انسان فضاگشا و یک انسان ستیزه گر به یک صورت رفتار نمی کند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۹

فرق بنهادم میان خیر و شر

فرق بنهادم ز بد هم از بتر

زندگی حتی بین بد و بدتر هم فرق می گذارد. اگر کسی با من ذهنی عملی می کند که به یک نفر آسیب می رساند با کسی که عملی می کند که به صدها یا هزاران نفر آسیب می رساند، قلم زندگی برای هر دو یکسان نمی نویسد و پاسخ هر کس به اندازه بزرگی عملش هست.

با تشکر

پروین از استان مرکزی 🙏

سلام و درود خداوند بر آقای شهبازی عزیز و خانوادهٔ محترم گنج حضور

سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۴-۴۳:

«و البتہ وعده گاہ جملگی آنان، دوزخ است، آن (دوزخ) دارای هفت در است و هر دری بخشی جداگانه برای آنان دارد.»

هفت در ورود به دوزخ من ذهنی عبارتند از:

۱- مقاومت

۲- قضاوت و ملامت و عدم حس مسئولیت

ملامت

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۷۵

ای خوشدل و خوش دامن، دیوانه تویی یا من

درکش قدحی با من، بگذار ملامت را

۳- فضا بندی و بی عشقی

۴- ناشکری و ناسپاسی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۰

ناسپاسی و فراموشی تو

یاد نآورد آن عسل نوشی تو

۵- ناز کردن نسبت به خدا و کمال گرایی:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۳

ای بسا نازا که گردد آن گناه

افگند مر بنده را از چشم شاه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

کمال گرایی:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای دودلال

۶- عدم رعایت قانون جبران چه مادی و چه معنوی:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

خیره میا، خیره مرو، جانب بازار جهان

زانکه درین بیع و شری، این ندهی، آن نبری



۷- عجله و استفاده از خطِ کِشِ منِ ذهنی:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۸

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید

مدانید که چونید، مدانید که چندید

در تفسیر این آیه جناب کریم زمانی می فرمایند که: قرطبی از پیامبر(ص) آورده است که هفت درِ دوزخ هر کدام متعلق به یکی از این گروه ها است:

۱- مشرکان

۲- شک کنندگان درباره خدا

۳- غافلان از خدا

۴- آنان که شهوات خود را بر خدا ترجیح می دهند.

۵- کسانی که با خصمناک کردن خدا، خشم خود را تسکین می دهند.

۶- کسانی که با تمتع نفسانی از خدا روی می گردانند.

۷- آنان که بر خدا سرکشی می کنند.

جناب آقای کریم زمانی در ادامه می فرمایند:

عرفا گویند که درهای دوزخ، صفات بد است، صفاتی مانند حرص و حسد و کینه و آز و دشمنی و تکبر و بخل. و اگر عدد هفت را نشان کثرت بگیریم، هر صفت بد، دری از درهای دوزخ است و خدا داناتر است.



سوره نحل، آیه ۲۹: اینک از درهای دوزخ آندر شوید که در آن جاودانه خواهید ماند. پس چه بد است جایگاه متکبران.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۴

آن بلیس از خمر خوردن دُور بود

مست بود او از تکبر و ز جُحود

در آیه ۲۹ سوره نحل می خوانیم که متکبران در دوزخ من ذهنی خود جاودانه زندگی خواهند کرد. از روش سوالی خواندن ابیات و آیات قرآن استفاده می کنم.

از خودم می پرسم چه کارهایی باعث می شود که من در من ذهنی، جاودانه زندگی کنم و به بهشت حضور راه پیدا نکنم:

۱- کاهلی در من ذهنی و تکرار نکردن ابیات و تعهد نداشتن به مرکز عدم:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۱۵

خوش بود گر کاهلی یک سو نهی

وز همه یاران، تو زوتر برجهی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر



شاهنامه، جناب فردوسی
تن آسایی و کاهلی دور کن
بکوشش، ز رنج تنت، سود کن
که اندر جهان، گنج بی رنج نیست
کسی را که کاهل بود، گنج نیست
چو کاهل بود، مرد برنا به کار
از او سیر گردد، دل روزگار
همان کاهلی مردم از بد دلیست
هم آواز با بد دلی، کاهلیست
چه گفت آن سُخَنگوی آزاده مرد
که آزاده را کاهلی بنده کرد

۲-حبر و ثنی کردن دیگران:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کنی مر غیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می کنی



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده آ، بر دیگران، نوحه‌گری

مدتی بنشین و، بر خود می‌گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

مردۀ خود را رها کرده‌ست او

مردۀ بیگانه را جوید رفو

۳-عجله کردن و صبر نکردن:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۰۰۳

صبر آرد آرزو را، نه شتاب

صبر کن، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

جایی خواندم که عوامل ایجاد صبر، عواملی مانند «آگاهی و معرفت» و «رضا» است که باعث رسیدن به صبر می‌شود.

۴-رفتن پی در پی در صندوقِ فکرهای همانیده و رعایت نکردن آنصنویِ ذهن و زبان:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۵

گر ز صندوقی به صندوقی رود

او سَمایی نیست، صندوقی بود



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۶

فُرْجَةُ صَنْدُوقِ نُو نُو مُسْكَرِ اسْت

در نیابد کو به صندوق اندر است

۵- عذر خواهی نکردن از خدا و مردم بعد از فضاپردی و حق به جانب بودن و دیگران را مقصر دانستن و توبه نکرد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

گر نه نفس از اندرون راحت زدی

رهزنان را بر تو دستی کی بُدی؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۳

لیک استغفار هم در دست نیست

ذوقِ توبه نُقْلِ هر سَرْمَسْتِ نیست

۶- لَج و ستیز کردن در من ذهنی با خدا و مردم:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۷

طُمطراقِ اینِ عدو مشنو، گریز

کو چو ابلیس است در لَج و ستیز

۷- جهد و طلب نداشتن:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

کین طلب در تو گروگانِ خداست

زانکه هر طالب به مطلوبی سزااست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۵

جهد کن تا این طلب افزون شود

تا دلت زین چاه تن بیرون شود

۸- سوال و جواب کردن در من ذهنی و فضولی در کار زندگی:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

کی رسد مر بنده را که با خدا

آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

بنده را کی زهره باشد کز فضول

امتحان حق کند ای گیج گول؟



۹- پرهیز نکردن و چسبیدن به همانیدگی های جدید.

۱۰- دوری نکردن از قرین بد:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۷

چونکه او افکند بر تو سایه را

دزدد آن بی مایه از تو مایه را

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان، صلاح و کینه ها

۱۱- نبخشیدن خود و دیگران و ملامت کردن خود و دیگران:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

دست خود بر سر رنجور بنه که چونی؟

از گناهِش بمیندیش و به کین دست مخا



۱۲- آوردن یک واسطه بین خودم و خدا (زندگی)

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

لی مع الله وقت بود آن دم مرا

لا یسع فیهِ نبیُّ مُجتَبی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۱

من نخواهم رحمتی جز زخم شاه

من نخواهم غیر آن شه را پناه

۱۳- ناامید شدن از رحمت خداوند:

ابوسعید ابوالخیر، رباعی شماره ۱

بازاً بازاً، هر آنچه هستی بازاً

گر کافر و گبر و بت پرستی بازاً

این درگه ما ، درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی، بازاً

۱۴- در من ذهنی کاغ کاغ کلاغ کردن و عمر خواستن از خدا:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۷

کاغ کاغ و نعره زاع سیاه

دایماً باشد به دنیا عمر خواه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۸

همچو ابلیس از خدای پاک فرد

تا قیامت عمر تن درخواست کرد

۱۵- از خدا غیر خودش را بخواهم:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونی ست و، کلی کاستن

۱۶- نداشتن چارق ایاز و نگاه نکردن روزانه به چارق ایازم:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۵۷

آن ایاز از زیر کی انگیخته

پوستین و چارقش آویخته



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۵۸

می رود هر روز در حُجرهٔ خلا

چارقت این ست، منگر درعُلا

۱۷- سحر و افسون من ذهنی ام شوم:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۷

می نماید در نظر از دور آب

چون روی نزدیک، باشد آن سَراب

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۸

گنده پیرست او و از بس چاپلوس

خویش را جلوه کند چون نو عروس

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۹

هین مشو مغرور آن کُلْگُونه اش

نوش نیش الودهٔ او را مَچش



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۲

کارِ سحرِ اینست کو دم می‌زند

هر نفس، قلبِ حقایق می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۴

این چنین ساحر درون توست و سرّ

انَّ فِي الْوَسْوَاسِ سِحْرًا مُسْتَتِرًا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

گفت او سحرست و ویرانی تو

گفت من، سحرست و دفعِ سحرِ او

۱۸- مسئولیت من ذهنی‌ام را به گردن دیگران اندازم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس هماره رویِ معشوقه نگر

این به دستِ توست، بشنو ای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

همچو مستی، کو جنایت‌ها کند

گوید او: معذور بودم من ز خود

۱۹- نداشتن قانون اساسی.

۲۰- به دنبال تأیید و توجه دیگران باشم.

۲۱- از خودم و دیگران توقع داشته باشم:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

گفت پیغمبر که جنت از اله

گر همی خواهی، ز کس چیزی نخواه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴

چون نخواهی، من کفیلم مر تو را

جنت‌المأوی و دیدار خدا



۲۲- هوشیاری حضورم را گم کنم و با من ذهنیم کوشش کنم و کار افزایشی کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش

خویشتن را گم مکن، یاوه مکوش

۲۳- به جای فضاگشایی، با فضا بندی، من ذهنی ام را حفظ کنم.

۲۴- اگر به جای فضاگشایی و تسلیم بی قید و شرط، فضا بندی کنم، پس هیچ اتحادی بین دل خودم و دل دیگران

ایجاد نمی شود و بدین ترتیب نمیتوانم چاکروار خدمت دل زندگی کنم و بی شک در دوزخ من ذهنی باقی می مانم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۴

گمر به خدمت دلها ببند چاکروار

که برگشاید در تو طریق اسراری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴

گرت سعادت و اقبال گشت مطلوبت

شوی تو طالب دلها و کبر بگذاری



۲۵- اگر با فضا بندی، دلِ خودم و دیگران را ناراضی کنم، بی شک در دوزخ من ذهنی باقی می ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۲

گر ز تو راضی ست دل، من راضی ام

ور ز تو معروض بود، اعراضی ام

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

ز آن جرای روح چون نقصان شود

جانش از نقصان آن لرزان شود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

پس بداند که خطایی رفته است

که سَمَن زارِ رضا آشفته است

۲۶- اگر وقتی قضا می آید، به جای فضا گشایی، فضا را تنگ و فشرده و بسته کنم، بی شک در دوزخ من ذهنی جاودانه

خواهم ماند:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱

گفت: اِذَا جَاءَ الْقُضَا، ضَاقَ الْقُضَا

تُحَجَّبُ الْأَبْصَارُ إِذْ جَاءَ الْقُضَا



قرآن کریم، سوره نحل (۱۶)، آیات ۴۹ و ۵۰

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹)، يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰)»

«و نه فقط سایه ها، بلکه هر جنبنده ای که در آسمان ها و در زمین است و فرشتگان، خدای را سجده می کنند، بی آنکه کبر ورزند و از عصیان در برابر پروردگارشان که حاکم بر آنهاست، می ترسند و بدانچه فرمان می یابند همان کنند.»
و تمام موارد بالا باعث می شود من در من ذهنی ام جاودانه باقی بمانم و به بهشت حضور راه پیدا نکنم.

با عشق و احترام


ساناز



با سلام بر پدر معنوی استاد شهبازی و همراهان گنج حضور


بر گرفته از برنامه ۹۵۷



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴

طَهْرًا بیتی بیانِ پاکی است 

گنج نور است، آر طلسمش خاکی است

خانه دل را باید از پلیدی ها پاک کرد. کالبد عنصری گنجینه انوار الهی است، گر چه طلسم آن جسم خاکی است.

 این طهراً بیتی یعنی خانه ام را پاک کنید، یعنی خداوند به حضرت ابراهیم می فرماید: که باید کعبه را پاک کنید، پس خداوند به انسانها گفته مرکز شما خانه من است، باید اینجا را تمیز نگه دارید. تمیز از چه؟ از دردها و از همانیدگیها. او می گوید که من ذهنی الان مرکز ما را اشغال کرده است، این در واقع گنج نور این جاست. اما طلسم این که ما را مشغول کرده از فکری به فکر دیگر این طلسم است. طلسمش فکری است. ما از فکری به فکر دیگر می پریم که تا گنج را پیدا کنیم، درست مثل آدمهایی که قدیم گنج را یک جایی دفن می کردند و یک تابلوهای می گذاشتند مردم می آمدند، این تابلوها را می خواندند و تفسیر می کردند و دیگر یادشان می رفت که بکنند گنج را پیدا کنند، ما هم آن طوری هستیم. طلسم جسمی من ذهنی را می خوانیم، نمی دانیم که این علامت گنج است، ما باید گنج را بکنیم، پیدا کنیم.

 گنج زیر من ذهنی است، همان طور خداوند در سوره بقره آیه ۱۲۵ می فرماید: ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه ام را پاک کنید برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان  .

پس ما باید خانه دل مان را از همانیدگی ها پا کنیم.

 با تشکر فراوان پروین از مهاباد 



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com